

بقلم: آقای حسین کاظمی پاکستانی

قصاید ادیب برومند

نگارنده در مدت اقامت خود در تهران با عده‌ای از شعرا و ادبای طراز اول ایران آشنائی پیدا کرده و کم و بیش با آثارشان مأنوس شده‌ام. بخصوص که چون از بدو ورود آرزو داشتم تذکره مفیدی از شعرای معاصر ایران تهیه و در دسترس علاقمندان به ادبیات فارسی گذارم. درصدد تحقیق کامل در احوال و اشعار شاعران ذی مقدار و گرانمایه عصر حاضر بر آمدم هرچه از ایشان یافتم بدقت خواندم و ضبط کردم. از جمله شعرای معاصر که با آثارش خوب دسترسی پیدا کردم و از نزدیک هم با افکار و اخلاق و روحیاتش آشنا شدم آقای ادیب برومند اصفهانی است. اگر ادیب درغزلسرائی زبردست و غزلهای او در عین استحکام دلنشین و پرسوز میباشد اما امتیاز مخصوص ایشان در قصیده است.

اولین غزلی که از ایشان در یک مجلس ادبی شنیدم بسیار نغز بود که مطلع اش این است.

هر که را دیدم درین دور زمان دلریش بود

گر نه از بیگانگان دلریش بود از خویش بود

ولی ادیب برومند در فن قصیده سرائی از گویندگان توانا بشمار میرود. و گاه در سبک عراقی متمایل به سبک خراسانی اشعاری سروده است.

قصائد ادیب اگرچه در موضوعات مختلف برشته نظم کشیده شده است اما اکثر درباره حوادث سیاسی و مطالب اجتماعی و اخلاقی است. قصیده ادیب بنام «سعدی» یکی از قصائد ممتاز بشمار میرود. ادیب در مسائل و وقایع تاریخی و دینی دست دارد. ارادت و عقیدت ایشان با خاندان رسول اکرم ص تا اینجا میرسد که راجع به امیرالمؤمنین و سیده نساء قصیده‌های غرائی سروده است.

ادیب سیرت پاک فاطمه زهرا را از جنبه مادر و همسر و دختر بودن نشان داده
و برای زنده‌ای جهان بطور نمونه توصیف میکند که برای ایشان مشعل راه بشود.

همسر شیر خدا در یتیم مصطفی

آنکه مادر مردگان را مهربان مادر بود

دخت پاک مصطفی جفت نخستین راهبر

آنکه مام یازده یدد از دل رهبر بود

عصمت و عفت ز نامش کسب جاه و فر کند

دانش و تقوی ز فرش جمله نام آور بود

علامه اقبال هم حضرت فاطمه زهرا ع را نمونه کامل زن توصیف میکند.

مزرع تسلیم را حاصل بتول مادران را اسوه کامل بتول

آن ادب پرورده صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا

ادیب میگوید که زن باید فرزند خویش را طوری تربیت کند که او در دنیا

حق پرست و حق شناس بشود.

پاس فرزندان و نظم خانه را باشد مدیر

چون علی رونق فزای مسند و منبر بود

آن زن غایت مقصود و منتهای زندگی و منشأ وجود خویش را تکامل می-

بخشد. علامه اقبال همین اندیشه را به رشته نظم آورده است.

فطرت توجذ به ها دارد بلند چشم هوش از اسوه زهرا بلند

تا حسینی شاخ تو بار آورد موسم پیشین بگلزار آورد

در نظر علامه اقبال زن کامل، پیکر مجسم خلقت عالی بشری است. منشاء

فطرت این است که زن باسوز درون خویش اسرار حیات را حفظ کند. زن نگهبان

سرمایه ملت است و عالی ترین اوصاف تمدن را در ذات خویش محفوظ میدارد.

آب بند نخل جمعیت توئی حافظ سرمایه ملت توئی

از سر سود و زیان سودا مزین کام جز بر ملت آبا مزین

هوشیار از دستبرد روزگار
گیر فرزندان خود را در کنار

ادیب هم در وصف زن خوب گفته است :

بانوی خوب آن بود کورا بود دامان پاک

نی کسی کو پرنیانی رخت و مه پیکر بود

زن بیاید در ره تحصیل آداب و هنر

پیرو رسم گرامی دخت پیغمبر بود

ادیب اشعاری دارد که نهضت عاشورا یا قیام حسینی نامیده که در بحر متقارب

سروده و از لحاظ وزن پیروی از شاهنامه فردوسی کرده است . و چون این ابیات

را در رثاء خاص آل عبا سروده است باید مرثیه نامید .

تشبیب این مرثیه البته شیهه تشبیب قصیده است ولی بعد از گریز مضامین

مخصوص مرثیه دارد . از این حیث نهضت عاشورا قصیده نیست بلکه مرثیه است یا

از لحاظ فرم قصیده مرثیه . مرثیه نهضت عاشورا ۱۳۰ تا بیت است و اشعار خوب

دربار دارد حضرت امام حسین ع برای اعلاى حق بیعت فاسق و فاجر نکرد و در حین

جنگ دفاعی شهید شد . این مضمون را خواجه معین الدین چشتی علیه الرحمه هم که

یکی از صوفیای بزرگ شبه قاره هندو پاکستان بوده سروده است .

شاه است حسین و پادشاه است حسین

دین است حسین و دین پناه است حسین ع

سرداد و نداد دست در دست یزید

حقا که بنای لا اله است حسین ع

ادیب بازبان حضرت امام ع بدشمنان میگوید .

من ارکشته کردم درین رزمگه
چه غم کاین بود فخرم اندر و غا

مرا مرگ خوشتر از آن زندگی
که بیعت کنم با امیر شما

علامه اقبال این مضمون را اینطور سروده است .

تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد

پس بنای لاله گردیده است

بهر حق در خاک و خون غلطیده است

ادیب در حسن الخاتمه میگوید:

براه خدا گشت یکسر جدا

سری کز بی دین و احیای حق

خدایش چنان کرد اجری عطا

وز نرو که در راه حق شد شهید

نثار آورد گوهر التجا

که همواره خلقتش بر آرامگه

وزین ره کند کسب فیض و نوا

ز سوگش بگرید بشر جاودان

شود انجمن ها ییادش پیا

پس از سیزده قرن و اندی هنوز

همی منبع عزتش چشمه زا

بدلها شود مهر او رخنه جوی

زیادت شود طعن و لعن و هجا

ولی بهر پور زیاد و یزید

که هرگز نیچند روی از عنا

چنین است آئین حق پروران

علامه اقبال این واقعه را اینطور ساخته است:

لاله در ویرانه ها کارید و رفت

بر زمین کربلا بارید و رفت

ملت خوابیده را بیدار کرد

خون او تفسیر این اسرار کرد

این دو قوت از حجاب آمد پدید

موسی و فرعون و شیرو یزید

باطل آخرداغ حسرت میری است

زنده حق از قوت شبیری است

سطوت غرناطه هم از یاد رفت

شوکت شام و فر بغداد رفت

تازه از تکبیرا و ایمان هنوز

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز

قصائد ملی و وطنی از قبیل چکامه های مربوط به «آذربایجان» «طوفان روح» «کشاوز» «ناله های وطن» «فریاد بحرین» سروده است که پرسوز و پرشور و هیجان آور است.

قصیده های انتقادی و سیاسی بنام «تجاوز استعمار گران» «فساد حکومت یا حکومت فاسد» «انتقاد هانری والاس» و نیز انتقاداتی راجع به نمایندگان مجلس شوری.

ادیب چند قصیده هم راجع به ممالک اسلامی گفته که بسیار نفز و حکیمانه

است و گواهی میدهد که وی قلبی پاک و بی‌ریا دارد و وقتی که اسلام در چنگ دشمنان می‌آید قلب ادیب به اضطراب می‌گراید. و برای این مصائب اشک میریزد و با این اشکها مضامین خلوص و محبت را برشته نظم می‌آورد: «وی قصیده» درود نهضت الجزائر، «نهضت مراکش» «نهضت مصر» «استقلال پاکستان».

ادیب در میان همکاران ادبی خود نیز بلحاظ دارستگی و بی‌غرضی و علو مقام ادبی عزیز و محترم است و نگارنده در محافل ادبی و مجامع فرهنگی مکرر شنیده‌ام که از ایشان تمجید و تکریم شده است.

بهترین دلیل اینکه ادیب شهرت طلب نیست اینست که تاکنون دیوانش بی‌چاپ نرسیده است. و عقیده دارد که شهرت واقعی و حقیقی آنست که بدنباله شاعر بیاید نه آن که شاعر بدنبال آن برود.

«سرودرهای نام مجموعه‌ایست که قسمتی از آثار ادیب برومند را تشکیل داده این مجموعه احساسات پرشور ایرانی میهن پرستی را نشان میدهد.

ابن‌بیمین فریومدی راجع به متشاعران دروغ زن و بی‌مایه ایاتی دارد:
 شاعری نیست پیشه‌ای که ازان رسدت نان و نیز تره و دوع
 راستی سخت‌زشت و بی‌معنی است اجرتی خواستن برای دروغ
 زان بود کار شاعران بی‌نور که ندارد چراغ کذب فروغ

روح ادیب از اینگونه متشاعران که به هیچوجه شایسته عنوان شاعری نیستند بیزار است.

ادیب همیشه از ستایش و مدح احتراز میکند و بکردار خویش در ضمن ابیات مختلف اشاره میکند و این شیوه را در باره بعضی بزرگان ادب تقدیس مینماید.
 مثلا در قصیده «سعدی» راجع به آن شاعر بزرگ می‌گوید:

بسروران و سلاطین و سرکشان آموخت ز تازیانه گفتار - شیوه رفتار
 از جمله مطالبی که در طی مطالعه مجموعه آثار ادیب به چشم می‌خورد مخالفت جدی و صریح و زننده ادبا استعمار و هواداری از نهضت‌های آزادیخواهی است او در

طی قصیده های استواری نهضت کشور های اسلامی الجزایر و مراکش و پاکستان و مصر را ستوده است و از استعمار گران انتقاد شدیدی کرده است و مانند شاعر پاکستان علامه اقبال کشورهای اسلامی را بحفظ وحدت و هم آهنگی در طرد استعمار گران دعوت کرده است.

ادیب در نهضت ملی ایران در باره حوادث مهم اشعار شورانگیزی سروده است و اینک اشعار زیر را که باقیافه بسیار مشکلی و بمناسبت قطع رابطه بین ایران و انگلیس سروده است:

قطع شد رابطه بادشمن و کاری سر شد	کار بادشمن بی شرم و حیای کسره شد
قطع شد رابطه با مشعله افروز فتن	که زیداد وی آفاق پر از نائره شد
آنکه باحیله گری پای بهره خانه نهاد	غاصب حجره و ایوان و درو پنجره شد
کرد آنگونه جنایات که در خاطر ما	یاد آنجمله دلازاترین خاطره شد
روزنامه سپاهان راجع به قصیده فوق در یکی از شماره های خویش مینویسد:	
این قصیده یکی از قصائد ذیقیمتی است که سرود رهائی را تشکیل میدهد. کتاب سرود رهائی از آثار ادیب برومند است.	

ادیب یکی از دوستان صمیمی کشور پاکستان است و به برادران پاکستانی خود علاقمند است.

در قصیده غرائی که راجع به استقلال پاکستان سروده است میگوید:

من دوستدار کشور پاکانم

کو دوستدار مملکت جم شد

و بتوسعه روابط ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان بینهایت دلبستگی دارد.

ادیب بسیار حق شناس است و شاعری حقیق و سراینده ای حقیقت جو است و

قلم او برای کمک مظلومان همیشه مثل شمشیر بران کار میکند.

در طریق حق شناسی با ظفر بادا قرین

کلک مشکین ادیب و خنجر بران تو

و وقتی که از لحاظ حق و انصاف میبیند که زبردست با زبردست رفتار ظلم و

تعدی میکند . با کلك مشكين خود در عرصه جنك میآید و با ظالم پیکار میکند .
 یاکان هند را بکرامت بین کاین قوم جاودانه مکرم شد
 از دست ظلم گرچه زمانی پیش افتاده در مهالک مظلّم شد
 بسیار کس ز تازه جوانانش از رنج حبس قامتشان خم شد
 بگسست قید بندگی دونان وانگه رها ز سلسله غم شد

در همین قصیده راجع به قائد اعظم پاکستان میگوید :

در قلب این گروه علمداری نامش جناح و قائد اعظم شد
 مردان فکر و عقل و سیاست را فرزانه پیشوای معظم شد
 بهر نجات ملت اسلامی یاریگر پیمبر اکرم شد
 ایجاد کرد کشور پاکستان کوراهلال زیور پرچم شد

ادیب چندی قبل در یک مسابقه ادبی هم برنده شد و راجع به علامه اقبال
 قصیده بسیار عالی و پر مغز در قید فلم آورد .

روزنامه طوفان اصفهان در شماره ۲۹۰۶۵ فروردین ماه ۱۳۳۲ مینویسد «در
 مسابقه ادبی پاکستان در قسمت شعریکه موضوع آن بحث در آثار و افکار (محمد
 اقبال) شاعر بزرگ پاکستان بود آقای ادیب برومند برنده اول مسابقه شناخته
 شد . »

علامه اقبال راجع به وحدت خیال و عمل بین مسلمین جهان میگوید :

زنده فرد از ارتباط جان و تن زنده قوم از حفظ ناموس کهن
 مرگ فرد از خشکی رود حیات مرگ قوم از ترک مقصود حیات
 قوم روشن از سواد سرگذشت خودشناس آمد زیاد سرگذشت
 سرگذشت او گر از یادش رود باز اندر نیستی کم میشود

ادیب هم برای بیدار کردن هموطنان خویش بیدار است و شیپور میزند .

ز پشت کلاه ای هموطن کنون برخیز

بسان نادر و یعقوب لیث صفاری

اساس قدرت بیگانه سخت بر هم زن
 که وضع ملک تو برهم زدا و بجباری
 ادیب درغزل «ما وطنخواهان» میگوید:
 دوستانرا مهرپرور دشمنان را کینه توز
 آشنا را آشنا بیگانه را بیگانه ایم
 جاودان تابنده بادا شمع استقلال ملک
 شمع تابانی که گردش جانفشان پروانه ایم
 جان قربان وطن بادا که در صحرای عشق
 بهر لیلای وطن معجون صفت دیوانه ایم
 شمع وش سوزیم تا بزم وطن روشن کنیم
 همچنان پروانه ایم و همراه پروانه ایم
 استاد طوس فردوسی راجع به آزادی وطن میفرماید:

همه روی یکسر بجنک آوریم جهان بر بد اندیش تنک آوریم
 همه سربسر تن بکشتن دهیم از آن به که کشور بدشمن دهیم
 اگر کشت خواهد ترا روزگار چه نیکوتر از مرگ در کارزار
 البته این هم باید گفت که گاهی از لحاظ زبان شعری و شوکت الفاظ و طرز
 ادا . ادیب خیلی دقیق نیست و در غلیان جذبات و احساسات انتقام جویانه ملی خویش
 فراموش میکند که مقام شعر چیست ؟ و لازم نمیداند که نظری به شعر های خویش
 بکند که آیا از لحاظ زبان ادب بالا هست یا پائین ؟
 مولانا میفرماید شاعری جزئیست از پیغمبری .

حق این بود ادیب که قدرت فکری کامل دارد این انتقادات را در خلال
 کنایات نغز مینمود و از استعمال کلمات نا مانوس خودداری میکرد چنانکه این
 مطلب را علامه اقبال هم است ولی شوکت الفاظ و متانت بیان را از دست نداده است .
 از من ای باد صبا گوی بدانای فرنک

عقل تا بال گشود است گرفتارتر است

برق را این بجگر می زند آن رام کند
 عشق از عقل فسون پیشه جگر دارتر است
 چشم جز رنگ گل و لاله نیند ورنه
 آنچه در پرده رنگ است پدیدارتر است
 عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری
 عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
 دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای
 آه زان نقد گرانمایه که در باخته ای

یا این شعر:

ترا نادان امید غم گساریها زافرنگ است

دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنک است
 ما باید قبول بکنیم که ادیب نمیتوانست که در آن ایام پر شور و پر هیجان نهضت ملی
 تمام کلمات شعری خود را کنترل کند و به بدترین دشمن ایضا کند یا در صدد نیش زنی بر نیاید
 و با کنایه و اشاره صحبت کند میگویند که در محبت و چنک هر کاری جایز است - با این
 تحقیق ناقص ما به این نتیجه میرسیم که قصائد ادیب مملو از فصاحت و بلاغت معنی آفرینی -
 قدرت خیال و قدرت بیان - پرواز تخیل و حقیقت نگاری است و جذبات سرفروشی
 در راه وطن ، وطن پرستی ، وطن دوستی ، حق و حقیقت شناسی را بوجه احسن
 نشان میدهد .

البته گاهی در جوش و غلیان جذبات از راه بیراه میشود ولی باتمام این
 خوبیها ما میتوانیم که از این یکی صرف نظر کنیم چون انسان کامل نیست .
 همه می دانند که ماه دنیای تاریخ را روشن میکند و باعث راحت و آرام
 همه است ولی با این قشنگی و زیبایی چند تا لکه هم در بردارد . اما همین زیبایی
 ماه است اگر در ماه لکه نباشد ماه زیبا نیست .

بهشت و دوزخ

دوزخ شری ز رنج بیهوده هاست

فردوس دری ز وقت آسوده هاست

باکشو و گشائی هخامنشیان در ۶۰۰ سال از میلاد کلمه «فردوس» نیز جهان گرفت و هنوز هم در سراسر گیتی یاد آور ایران آن روزگاران است. و در همان عصر وزمان نیز با واژه فردوس عقیده بیهشت، یعنی سرائی که در آنجا نیکوکاران پیاداش ایزدی رسند، از ایرانیان یهودیان رسید و از آنان. بملل (ادیان) دیگر بنا برین فردوس از کلمات جاودانی جهانی است.

فردوس در زبانهای باستان ایران چنانکه در پارسی هخامنشی و «اوستا» بمعنی باغ بزرگ و محوطه فراخ یا «پارک» و جایگاهی است که گرداگرد آن دیواری کشیده شده باشد. چون در سال ۵۳۸ پیش از میلاد مسیح شهر بابل بدست کورش هخامنشی گشوده گشت یهودیان پس از اسارت هفتادساله آزاد شدند اینست که این شاهنشاه بزرگ ایران در توراة موعود بنوا سرائیل خوانده شده - از همین زمان است که بسیاری از عقائد دینی ایرانیان یهودیان رسیده و از ایشان بملل دیگر - عقیده بیهشت و دوزخ و کلیه آنچه مربوط بروز پسین و پاداش و سزای اخروی است از خصائص دین ایران است. یهودیان در بابل این عقائد را در تماس با ایرانیان آموخته و در بخشهایی از توراة که پس از اسارت بابل نبشته شده منعکس ساختند: - کلمه فردوس، که دوبار در قرآن کریم آمده، ناگزیر از دین موسی و عیسی باسلام رسیده است.

مفسرین قرآن فردوس را بمعنی بستان گرفته‌اند. در توراة چندین بار پاردس عبری بکار رفته و این کلمه در آنجا هم بمعنی باغ و بستان آمده است. اما رفته رفته در نبشته‌های یهود مفهوم معنوی و روحانی گرفته بمعنی بهشت و اقامتگاه نیکان و پاکان بکار رفته است.

کلمه جهنم که در ادیان سامی بمعنی دوزخ است و در قرآن کریم ۷۷ بار بهمین معنی آمده است آن هم مانند واژه پاردس عبری از واژه اوستائی «گتسنام» گرفته شده است.